

نقش بحران مشروعیت در سقوط رژیم پهلوی دوم

امید شکرانه^۱

مسعود اخوان کاظمی^۲

چکیده

مطالعات متعددی در مورد بررسی عوامل موثر در سقوط حکومت پهلوی انجام شده است تا این رویداد را از زوایای مختلفی مورد تحلیل قرار دهند. هدف پژوهش حاضر این است که به طور خاص به ارزیابی تاثیر بحران مشروعیت بر سقوط رژیم پهلوی دوم از منظر "تئوری بحران" بپردازد. بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش این است که نقش بحران مشروعیت در سقوط رژیم پهلوی و پیروزی انقلاب چه بوده است. دستاوردها و یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که رژیم پهلوی تلاش می‌کرد تا با تمسک بر مبانی مشروعیت زایی مانند نظام پادشاهی سنتی ایران باستان، قانون اساسی، ارتش و توان نظامی، نمادهای مذهبی و ... حاکمیت خود را بر جامعه ایران، مشروع و قانونی جلوه دهد. در عین حال، ساختار استبدادی نظام پادشاهی رژیم پهلوی، مبارزه با فرهنگ ایرانی و سنت‌های اسلامی اصیل، دخالت قدرتهای خارجی و عدم استقلال، تکیه بر زور و دستگاه‌های سرکوب، ایجاد محدودیت در مشارکتهای سیاسی مردم، و رانتیر بودن حکومت، باعث گردید تا رژیم پهلوی با بحران مشروعیت مواجه شود. رژیم پهلوی نه تنها نتوانست بحران مشروعیت را با موفقیت حل کند، بلکه با عملکرد اشتباه خود باعث تشدید این بحران و افزایش فاصله بین حکومت و مردم شد و همین عامل، به زیر سؤال رفتن مشروعیت آن انجامید و نهایتاً زمینه را برای فروپاشی این رژیم فراهم نمود. روش پژوهش به صورت توصیفی - تحلیلی و از نوع پژوهش علی می‌باشد. روش جمع‌آوری داده‌ها در این پژوهش به صورت کتابخانه‌ای و اسنادی صورت گرفته است.

واژگان کلیدی:

تئوری بحران، لوسین پای، توسعه، مشروعیت، حکومت پهلوی.

omid.shokraneh@gmail.com

mak392@yahoo.com

۰.۱ - کارشناس ارشد جامعه‌شناسی انقلاب اسلامی

۰.۲ - دانشیار علوم سیاسی - دانشگاه رازی (نویسنده مسئول).

۱. بیان مسئله

مشروعیت، نگرانی همیشگی و دغدغه ذاتی هر قدرت سیاسی است. این یک اصل عمومی حاکم بر قلمرو سیاست است که کلیه حکومت‌ها می‌بایست بر پایه یک اصل فکری، مشروعیت خود را به دست آورند و حاکمیت خود را بر آن مبنا استوار سازند. بدین ترتیب، همه حکومت‌ها می‌کوشند که حاکمیت خود را مشروع جلوه دهند؛ اما بدیهی است که فاصله بین داشتن و نداشتن مشروعیت، طیف وسیعی را تشکیل می‌دهد. در یک طرف نظام‌هایی قرار دارند که از مشروعیت کامل برخوردارند و همه مردم در تمام امور مهم، حکومت را مرجع نهایی تلقی کرده از تصمیمات آن‌ها کاملاً اطاعت می‌کنند. در مقابل، موارد و مصادیقی وجود دارند که مشروعیت حکومت و زمامداران کاملاً یا بعضاً زیر سؤال می‌رود. به عنوان مثال، در کشوری که از سوی یک نیروی خارجی مورد تهاجم قرار گرفته و زیر فرمان نظامیان بیگانه اداره می‌شود، حاکمان هیچ‌گونه مشروعیتی ندارند و شهروندان نه تنها از تصمیمات حکومت نافرمانی می‌کنند، بلکه حتی تلاش بعمل می‌آورند تا چنین حکومتی را ساقط کنند. بی شک چنین رژیم‌های موجودیتش را صرفاً مدیون زور و ایجاد وحشت است. در فاصله این دو نوع حکومت کاملاً مشروع و نامشروع کامل، انواع مختلفی از حکومت‌ها وجود دارند که به میزان‌های متفاوتی از مشروعیت برخوردارند و یا به درجاتی نامشروع تلقی می‌شوند. بنابراین مشروعیت سیاسی حکومت‌ها دارای درجات مختلفی است؛ یعنی به میزانی که شهروندان اطاعت رضایتمندانه‌تری از حکومت دارند، آن نظام مشروعیت بیشتری پیدا می‌کند و در مقابل، هر اندازه مردم به نامشروع بودن حکومت بیشتر اعتقاد پیدا کنند، احتمال سرنگونی و فروپاشی آن بیشتر خواهد شد. در کنار مطالعات متعددی که در پی تعلیل سرنگونی حکومت پهلوی از ابعاد مختلف اجتماعی، اعتقادی، اقتصادی و یا روانشناختی صورت گرفته است، پژوهش حاضر با تأکید خاص بر اهمیت مفهوم مشروعیت، تلاش نموده است تا نقش و تاثیر این متغیر را در سرنگونی و فروپاشی حکومت پهلوی، با اتکاء به «تئوری بحران» لوسین پای مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهد. بدین ترتیب، پرسش اصلی تحقیق حاضر این است که نقش بحران مشروعیت در سقوط رژیم پهلوی و پیروزی انقلاب چه بوده است؟ فرضیه‌ای که این پژوهش مطرح می‌سازد این است که بروز بحران مشروعیت در رژیم پهلوی و ناتوانی این رژیم در کنترل و حل این بحران، از عوامل مهم سقوط این حکومت محسوب می‌گردد. در این پژوهش، روش تحقیق به صورت توصیفی - تحلیلی و از نوع پژوهش علی می‌باشد. روش جمع‌آوری داده‌ها در این پژوهش به صورت کتابخانه‌ای و اسنادی صورت می‌گیرد. ابزارها و شیوه‌هایی که در این تحقیق مورد استفاده قرار گرفته، استفاده از منابع کتابخانه‌ای و کتب، پایان‌نامه‌ها و مقالات مرتبط با موضوع مورد تحقیق، و اسناد و مدارک موجود می‌باشند. این پژوهش به لحاظ زمانی، دوره پیش از انقلاب اسلامی (پهلوی دوم) از شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۵۷ را پوشش می‌دهد.

۲. مبانی نظری

لوسین پای توسعه سیاسی را افزایش ظرفیت نظام در پاسخ‌گویی به نیازها و خواسته‌های مردم، تنوع ساختاری، تخصصی شدن ساختارها و همچنین افزایش مشارکت سیاسی می‌داند. (قوام، ۱۳۷۱: ۹) پای بر این نظر است که برای تحقق توسعه مطلوب یک نظام سیاسی باید از یک سلسله بحران‌ها به

صورت موفقیت‌آمیز عبور کند. این بحران‌ها عبارتند از: ۱- بحران هویت ۲- بحران مشروعیت ۳- بحران مشارکت ۴- بحران نفوذ ۵- بحران توزیع. وی تقدم و تاخیر را برای وقوع یا مقابله با بحران در نظر نمی‌گیرد؛ زیرا شرایط اجتماعی و سیاسی جوامع گوناگون از لحاظ قرار گرفتن در مسیر هریک از این بحران‌ها متفاوت است. پای سه ویژگی مهم را برای مفهوم توسعه سیاسی مشخص می‌کند:

الف) برابری: از این لحاظ، توسعه سیاسی به مشارکت توده‌ای و اقدام عمومی در فعالیتهای سیاسی مربوط است. این مشارکت ممکن است به صورت تحرک دموکراتیک یا در شکل تحرک توتالیتر باشد؛ اما نکته اصلی، تبدیل شدن مردم به شهروندان فعال است. در این مورد، دست کم صورت ظاهر حاکمیت عمومی ضروری است و نیز قوانین باید دارای ماهیت همگانی باشند و در اجرا، کم و بیش از جنبه تفاوت‌های شخصی خارج شوند. دستیابی به مقامات سیاسی باید با توجه به دستاوردها، لیاقت‌ها و صلاحیت‌ها باشد، نه نتیجه روال انتصابی در نظام‌های اجتماعی سنتی.

ب) ظرفیت: این ویژگی توسعه سیاسی، به توانایی نظام سیاسی در ارائه «برون داده‌ها» و به میزان تاثیر آن بر جامعه و اقتصاد اشاره دارد. ظرفیت همچنین با اجرای وظایف حکومتی و شرایط اثرگذار بر این اجرا همراه است و تمایلی است به تخصصی کردن حکومت در عقلایی کردن مدیریت و دادن سمت‌گیری دنیایی به جامعه.

ج) انفکاک ساختاری: این ویژگی توسعه سیاسی، برگسترش و اختصاصی کردن ساختارها دلالت می‌کند. مقامات و کارگزاری‌ها تمایل می‌یابند وظایف مشخص و محدودی داشته باشند و تقسیم کار متعادلی در درون حکومت وجود داشته باشد. این ویژگی همچنین متضمن یکپارچه کردن مجموعه ساختارها و روندها است.

جدول شماره ۲: مدل نشانگان نوسازی و بحران‌های توسعه سیاسی (پای و

دیگران، ۱۳۸۰: ۱۰۵)

بحران	اجزای نشانگان	
	برابری	ظرفیت
هویت	سیاسی شدن هویت	هم‌گرایی تولیدی و اداری
مشروعیت	دموکراسی، مشروعیت روانی	تعریف اهداف و اجرا
مشارکت	رای دادن، سنجیدن، خود تنظیمی	اطلاعات، دسترسی
توزیع	برابری در فرصت،	منابع مادر، آموزش و باز توزیع، برابری سازی،

انگیزه‌ها	پرورش، انباشت سرمایه، اختصاص به اهداف عمومی و خاص	اكتساب، استاندارد کردن سطح رفاه	
تخصصی سازی و هماهنگ سازی فنی، حقوقی و ذهنی	بسیج، عقلایی کردن، قلمرو، دامنه	برابر کردن حقوق و تکایف	نفوذ

بحران مشروعیت بر اثر اختلاف موجود بر سر رهبری و منبع اقتدار بروز می‌کند؛ به گونه‌ای که برای مثال، گروه حاکم مجبور به رقابت با گروه‌های دیگر می‌شود. در این روند، یک گروه رهبری از طرف توده مردم مردود شناخته می‌شود یا غیر مشروع جلوه می‌کند. لئونارد بایندر هم معتقد است بحران مشروعیت به تغییر در ماهیت اقتدار عالی‌ه هر کشوری اشاره دارد. بی‌ثباتی سیاسی نیز همواره با تزلزل‌های مشروعیتی همراه است. به نظر بایندر، در عصر مدرن، حکومتی مقبول است که مردم آن را برگزینند، امین مردم باشد، برای منافع مردم کار کند، بازتابی از خصوصیات اصلی مردم باشد و ایده مردم را منعکس سازد. میزان مشروعیت ساختارهای حکومتی و غیرحکومتی نیز از توفیق یا شکست در اجرای موثر سیاست‌های اعلام شده یا سیاست‌های تبلور یافته در قوانین مصوب ناشی می‌شود. رژیم‌هایی که ظرفیت سیاسی خود را برای اهداف غیرمشروع به کار می‌گیرند یا در اجرای سیاست‌هایی که نمایان‌گر مشروعیت عملی نظام است، شکست بخورد، در جایی که باب مشارکت باز است و ظرفیت سیاسی رژیم ما بین ساختارهای غیر حکومتی پخش شده، خود را در معرض خطرهای بزرگی قرار می‌دهد. (پای، ۱۳۸۰: ۳۶)

۲-۱- علل بحران مشروعیت

علت اصلی بحران مشروعیت این واقعیت است که نشانه‌های خاص توسعه همواره میزان درک تعداد بیشتری از مردم را بالا می‌برد و بنابراین دقت و حساسیت مردم را در یافتن راه‌هایی غیر سنتی برای انجام دادن امور روزمره در تمامی مراحل زندگی افزایش می‌دهد. لذا از حیث روان‌شناختی، فرآیند توسعه، فرآیندی افزایش‌دهنده است؛ زیرا مردم بی‌وقفه می‌آموزند که برای زندگی محدودیت‌های بی‌قید و شرط کمتری وجود دارد. در ادامه به بررسی چند نمونه از علل به وجود آمدن بحران مشروعیت می‌پردازیم.

۲-۱-۱- مبانی متعارض یا ناکافی اقتدار

ساده‌ترین نوع تاریخی بحران‌های مشروعیت وقتی رخ می‌دهد که رهبران حکومتی، که غالباً با نیاز شدید به قدرت و ظرفیت پاسخ‌گویی بیشتر دولتی مواجه‌اند، نتوانند برای اقتدار گسترش یافته، مبنایی مردم پسند بیابند. (پای، ۱۳۸۰: ۲۱۰)

به عبارتی، شایع‌ترین نوع بحران مشروعیت زمانی به وقوع می‌پیوندد که رهبران حکومتی که اغلب نیازمند قدرت و توانایی بیش از پیش دولت هستند، نتوانند منطقی عامه‌پسند و مورد قبول عموم برای اقتدار گسترش یافته خود ارائه دهند و یا آنکه مردم دریابند که ادعاهای مشروعیت صاحبان اقتدار در

دولت جدید، در تعارض با دیگر اقتدارهای موجود در جامعه است. (محمد صالحی، ۱۳۷۵: ۱۵)

۲-۱-۲- رقابت بیش از اندازه و نهادینه نشده

عنوان فوق ما را به دومین علت اساسی بحران‌های مشروعیت رهنمون می‌سازد که عبارت است از گرایش رقابت سیاسی در جهت تبدیل شدن به منازعات خام قدرت؛ به خصوص زمانی که نهادهای با ثباتی برای هدایت و ساماندهی سیاست وجود نداشته باشند. از آنجا که این مورد نه تنها با فقدان مبانی اقتدار بلکه با نابودی وحدت نخبگان سروکار دارد، حاصل آن بحرانی فوق‌العاده جدی است. در اولین علت بحران‌های مشروعیت، به دلیل اینکه رهبری ملی نمی‌تواند برای اداره کشور اقتدار کافی بسیج نماید، با شکست مواجه می‌شود؛ و در دومین علت، رهبری ملی، خود تجزیه شده و نمی‌تواند هیچ یک از موسسات حکومتی را شکل دهد. (پای، ۱۳۸۰: ۲۱۲)

۲-۱-۳- تفاسیر تاریخی غیر قابل پذیرش و وعده‌های ناقص

سومین منبع اساسی بحران مشروعیت، عبارت از فروپاشی رهبری است. این فروپاشی ممکن است زمانی رخ دهد که ملتی ادعای سابقه تاریخی رهبران خود را به خاطر اقداماتشان رد نموده یا وعده‌های آن‌ها را درباره اقدامات آینده نپذیرند. رهبران، حمایت خود را از طریق وعده‌هایی راجع به احیای نهادهای قبلی یا ایجاد جهانی نو و امیدبخش کسب می‌کنند، و وقتی این وعده‌ها تحقق نیابند، مشروعیت نهادهای حاکم زیر سوال می‌رود. (همان، ۲۱۴)

۲-۱-۴- فرآیندهای ناکارآمد جامعه‌پذیری

روش‌های نامناسب تعلیم ماهیت اقتدار به مردم جامعه، یکی از بنیادی‌ترین علت‌های بحران مشروعیت می‌باشند. این مشکل، خاص جوامعی است که دستخوش دگرگونی سریع هستند و در آن‌ها به مردم به تدریج دیدگاه‌هایی راجع به سیاست و اقتدار آموزش داده می‌شود و این دیدگاه‌ها در زمان مشخصی واقع بینانه هستند، اما در شرایط جدید انتظارات نابه‌جایی را به وجود می‌آورند. به علاوه، همراه با دگرگونی سریع اما نامنظم ممکن است عوامل مختلف مربوط به جامعه‌پذیری سیاسی سمت‌گیری‌های سیاسی کاملاً متفاوتی را تقویت نمایند و در نتیجه، مردم نسبت به استانداردهای نوین مشروعیت حساسیت لازم را از خود نشان ندهند. (همان)

۲-۱-۵- مشکلات اقتصادی در نظام حکومتی

امروزه بین ناکارآمدی اقتصادی و مشروعیت سیاسی یک نظام، رابطه مستقیمی وجود دارد. در حقیقت، در جهان امروز موثر بودن و کارآمدی (که تداوم آن، موجب مشروعیت بخشیدن به نظام سیاسی می‌باشد)، عمدتاً تحت تاثیر مسائل اقتصادی است. ملتی که از کلیه امکانات رفاهی برخوردارند و درگیر تضادهای سیاسی داخلی نیستند و در ضمن با حفظ سنت‌های پیشین در صدد توسعه نهادهای قوی و نو می‌باشند، مسلماً می‌توانند موقعیت مشروع خود را در سطح عالی حفظ کنند. ناکارآمدی اقتصادی کشور را به سوی ناعدالتی می‌کشاند. تشدید تضادهای طبقاتی، تعمیق کشمکش اقتصادی بین اقشار مختلف مردم، ثروتمند شدن صرفاً یک قبیله و تبار و ... نشان از ضعف عملکرد نظام سیاسی می‌باشد و چنانچه نظام سیاسی از عهده حل و فصل آن بر نیاید، چنین وضعی می‌تواند در میزان مشروعیت موثر باشد. (فلاحی، ۱۳۸۹: ۶۲) تحقیقات علمی نشانگر این واقعیت است

که بحران اقتصادی مردم را از بدنه نظام جدا می‌کند و نظام را در مقابل خطرات خارجی و داخلی تنها می‌گذارد. کمترین تاثیر عدالت اقتصادی و اجتماعی این است که از بروز عقده‌های روانی و اجتماعی در میان آحاد جامعه جلوگیری می‌کند و از رشد عناصر متعرض و مخالف جلوگیری به عمل می‌آورد. (وکیلی، ۱۳۸۱)

۲-۱-۶- عدم تناسب و هماهنگی میان رفتار حکومت با اعتقادات و ارزش‌های

مردم

ملاک نهایی مشروعیت، پذیرش و ارزیابی مثبت مردم است و این ملاک‌ها مبتنی بر ارزش‌های مردم در یک زمان و مکان مشخص می‌باشند. از آنجایی که ارزش‌های اجتماعی قابل تغییر می‌باشند، چنانچه مسئولین یک نظام سیاسی یا حکومت‌گران در شرایط زمانی خاص منطبق با ارزش‌های مردم و لذا از نظر آن‌ها مشروع باشند، با تغییر ارزش‌های مردم، در طول زمان مشروعیت نظام نیز از نظر مردم بر اساس ارزش‌های جدید ارزیابی می‌گردد و اگر نظام هنوز هم پایبند ارزش‌های اجتماعی پیشین باشد، بالطبع مورد علاقه و پذیرش مردم نخواهد بود و آن‌ها ارزیابی مثبتی از آن نخواهند داشت و لذا نظام حاکم مشروعیت خود را از دست خواهد داد. (پور، ۱۳۷۷: ۴۴۵)

۳. منابع مشروعیت در رژیم پهلوی

حکومت پهلوی همانند هر حکومت دیگری، از بنیان‌های نظری و ایدئولوژیکی برخوردار بود که تلاش می‌کرد بر مبنای آنها مشروعیت سیاسی خود را تأمین کند. فعالان سیاسی و اعضای دیوان‌سالار و افراد وابسته به هیأت حاکمه پهلوی دارای ویژگی‌ها و خصایصی بودند که بخشی از آن محصول نظام سیاسی پهلوی بود. به عبارت دیگر، در طبقه حاکم عصر پهلوی، نوع خاصی از «فرهنگ سیاسی» وجود داشت که تحلیل آن می‌تواند بخشی از رفتارهای حاکمان و سیاست‌های حکومت در این مقطع تاریخی را تبیین کند. رهیافت فرهنگ سیاسی، هم می‌تواند ایدئولوژی سیاسی را نشان دهد و هم ویژگی‌ها و خصایص حاکمان را منعکس نماید. آنچنان که صاحب نظران «فرهنگ سیاسی» گفته‌اند، این حوزه شامل هنجارها، مطلوب‌ها، احساسات، اطلاعات و مهارت‌های سیاسی می‌شود. (آلموند، ۱۳۷۶: ۷۱-۷۶) در نمودار زیر، منابع مشروعیت حکومت پهلوی مورد اشاره قرار گرفته‌اند.

نمودار شماره ۱: منابع مشروعیت در رژیم پهلوی



۴. زمینه‌های بحران مشروعیت در رژیم پهلوی

مشروعیت پهلوی دوم و حکومتش به دلایل مختلف، در جامعه و در میان مردم مورد شک و تردید قرار گرفت و به عبارت دیگر هر اقدام و سیاستی که از جانب حکومت اعمال می‌شد، به علت عدم پذیرش در میان ساختارهای متعدد جامعه نتایجی متضاد و غیرقابل پیش‌بینی برای رژیم سیاسی به بار می‌آورد که نهایتاً منجر به عدم مشروعیت شاه و حکومتش در میان مردم جامعه می‌شد.

۴-۱- ساختار استبدادی نظام سیاسی

ساختار حکومت استبدادی در طیف ساختارهای یک جانبه و غیردموکراتیک قرار می‌گیرد. حکومت استبدادی عبارت است از حاکمیت بی‌قانونی که مبتنی بر رابطه "خدایگان- بنده" و یا "شبان- رمه" است. رابطه‌ای که شکل سیاسی آن، رابطه "سلطان- رعیت" می‌شود. در چنین رابطه‌ای، مقام سلطان یا شاه با عناوینی چون "ظل‌اللهی" قدرت می‌یابد. از این رو، شخص حاکم، اقتدار و فرمانروایی مطلق دارد؛ بی‌آنکه هیچ مسئولیت مشخص و نهادینه‌ای در برابر مردم داشته باشد. حکومت استبدادی، نظامی است که در آن، تمرکز شدید قدرت وجود دارد و اختیارات نامحدودی به شخص حاکم واگذار شده است. در این ساختار، شخص حاکم، بر کلیه شئون زندگی افراد جامعه سیطره دارد و در برابر اراده خودکامانه حاکم، هیچ نظارتی وجود ندارد و همه افراد جامعه، یکسان و در حکم رعیت، فرمان‌بردار و خدمت‌گزار شاه می‌باشند. (عباس زاده مرزبالی، ۱۳۹۷: ۷۴)

فرایند شخصی‌سازی سیاست نزد محمدرضا پهلوی آنقدر وسعت یافت که عناوینی مانند فرمانده کل نیروهای مسلح، پدر تاجدار، آریامهر و شخص اول مملکت، دائماً از طریق وسایل ارتباط جمعی در گوش مردم خوانده می‌شد. (دلدم، ۱۳۷۲: ۱۷۷) دوره زمامداری محمدرضاشاه از سال ۱۳۳۲ به بعد را می‌توان به مثابه یک ربع قرن کوشش در نظر گرفت که در آن شاه موفق شده بود کنترل و تسلط خود را بر روی تمام فعالیت‌های توده‌های میلیونی جمعیت ایران گسترش دهد. (ماروین، ۱۳۸۷: ۳۴) او

برای تحقق این امر، از ابزارهایی چون ارتش و نیروی نظامی و امنیتی، بوروکراسی، احزاب وابسته به دربار، درآمدهای نفتی، ایدئولوژی شاهنشاهی و نیز حمایت‌های گسترده آمریکا بهره می‌برد. در واقع می‌توان چنین بیان کرد که ماهیت شخصی قدرت شاه بیشترین تأثیر خود را بر ابزارهای فوق برجای گذاشت. ماهیت پاتریمونیالیستی این ابزارها، که منعکس کننده غلبه عناصر غیررسمی قدرت در ساخت دولت بود، حکایت از این داشت که اعمال قدرت دولت در عصر پهلوی دوم، هرچند در قالب نهادهای مدرن صورت می‌گرفت، اما بنا به ماهیت، سنتی، نمایش‌گر ساخت شخصی قدرت در نظم سنتی بود. (افضلی، ۱۳۸۸: ۱۹۹)

هرچند انتظار می‌رفت با شکل‌گیری مشروطه و تحول نسبی در فرهنگ سیاسی جامعه و شکل‌گیری نظام دیوانی پیچیده، فرایند تصمیم‌گیری در نظام سیاسی از حالت شخصی خارج گردد، اما این فرایند با روی کار آمدن استبداد نوین پهلوی به سرانجام مطلوب نایل نگردید. روش زمامداری شاه به گونه‌ای بود که تصمیمات را شخصاً می‌گرفت و با کسی مشورت نمی‌کرد. شاه در کتاب «به سوی تمدن بزرگ» استدلال می‌کند که وضع شاهنشاهی ایران ایجاب می‌کند که، یک شاه واقعی در این کشور نه تنها رئیس کشور باشد، بلکه در عین حال مرشد و یک معلم هم برای ملت باشد. وی حتی یک بار طی مصاحبه‌ای به خبرنگاری گفته بود: در واقع شاه در کشور ما رئیس قوه مجریه، مقننه و قضائیه است. (ملکان ۱۳۷۶: ۱۳۶)

سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷، اوج استبداد پهلوی دوم است. در این سال‌ها شاه توانست خود را به عنوان حاکم مطلق مستقر کند. در حقیقت، تنها تصمیم‌گیرنده امور مملکتی، شخص شاه بود. چنین تسلطی سبب می‌شد تا دیگران از امکان هرگونه شرکت فعالانه در امور اجرایی یا قانون‌گذاری محروم گردند. در چنین نظام سیاسی، که شخصیت‌ها و نه قوانین حکومت می‌کردند، شاه ایران به چنان مقامی رسیده بود که نخبگان کشور، در اداره امور مملکت، خودبه‌خود تحت اراده او قرار می‌گرفتند. عباس خلعتبری، که از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷ وزیر امور خارجه بود، همواره به سفیران کشورهای دیگر می‌گفت که او «تنها یک پیام‌آور است. در تمام موارد مهم و نیز غالب امور کم‌اهمیت، شخص اعلی‌حضرت تصمیم می‌گیرد». (استمپل، ۱۳۹۵: ۳۷)

۲-۴- وابستگی به قدرت‌های خارجی

از آنجایی که در نصب محمدرضا پهلوی به حکومت ایران توسط قوای متفقین و عدم دخالت مردم ایران در این انتصاب هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای وجود ندارد، بنابراین در این بخش به نقش بیگانگان در دوام و استقرار این حکومت و لذا سلطه خارجی‌ها بر همه ارکان کشور و حفظ منافع اجنبی توسط دربار و رژیم پهلوی، و تأثیر این واقعیت بر فقدان مشروعیت این رژیم، خواهیم پرداخت. مهم‌ترین ویژگی حکومت پهلوی در بعد خارجی، وابستگی آن به بیگانگان بود. رژیم شاه عمیقاً در جنبه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و... به آمریکا و سایر کشورهای اردوگاه غرب پیوند خورده بود. این پیوند یک رابطه سالم دو جانبه نبود، بلکه وابستگی فراگیر و فزاینده به بیگانگان بود که پیوسته از سوی مخالفان مورد انتقاد قرار می‌گرفت. تاریخ ۳۷ ساله دوران حکومت محمدرضا پهلوی را می‌توان به دو بخش ۱۲ و ۲۵ ساله تقسیم کرد. در بخش اول، در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، شاه جوان هنوز تا حدودی خام و بی‌تجربه و نیز تحت تأثیر حوادثی است که به خلج و تبعید و مرگ پدر

قدرتمندش منجر شده و لذا تا حدودی بر وفق نظام مشروطه سلطنت می‌کند و نه حکومت. در حالی که در بخش دوم و در فاصله مردادماه ۱۳۳۲ تا بهمن ماه ۱۳۵۷ شاه به اعمال حکومت مطلقه و استبداد و خفقان سیاسی و شکنجه و سانسور کم‌سابقه دست می‌زند که چنانچه خواهیم دید، به نوعی متکی بر حمایت کامل غرب و سلطه کامل قدرت‌های استعماری بر مقدرات کشور است. به همین دلیل نیز ماجرای منازعه سیاسی شاه با مصدق و پیروزی مصدق در صحنه داخلی و بین‌المللی و تهدید منافع انگلستان در قضیه ملی شدن نفت و فرار شاه از مملکت و بالاخره طراحی کودتای مشترک اینتلیجننت سرویس و سیا علیه حکومت قانونی مصدق و در نتیجه سقوط و دستگیری و محاکمه و زندانی ساختن مصدق و برگرداندن شاه به قدرت در این برهه حساس از تاریخ معاصر ایران از اهمیتی خاص برخوردار است. (گواهی، ۱۳۹۸)

فردوست با اختصاص فصل جداگانه‌ای از کتاب خاطرات خود به کودتای ۲۸ مرداد و آغاز دیکتاتوری ۲۵ ساله می‌نویسد: «در کودتای ۲۸ مرداد، نقش اصلی با انگلیسی‌ها بود. سپهبد فضل‌الله زاهدی مأمور انگلیسی‌ها بود، سرلشکر حسن اخوی (طراح کودتا) انگلیسی و مغز متفکر گروه ارفع بود. رشیدیان‌ها هم انگلیسی بودند و بالاخره انگلیسی‌ها موفق شدند موافقت آمریکا را با سقوط مصدق جلب کنند و کرمیت روزولت (مقام سیا) برای حسن اجرای کودتا وارد تهران شد». سولیوان آخرین سفیر آمریکا در دربار پهلوی نیز در خاطرات خود می‌نویسد که قبل از عزیمت به محل مأموریت خود-ایران- با اشخاص مختلفی که هر یک با امور ایران ارتباط داشته‌اند ملاقات کرده که از آن جمله کیم روزولت بود که در وقایع سال ۱۹۵۳ (کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) و بازگرداندن شاه به قدرت دست داشته است. هامیلتون جردن، رئیس ستاد کاخ سفید و مأمور ویژه کارتر در موضوع گروگان‌گیری نیز در خاطرات خویش از جلسه‌ای در دفتر کارتر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا سخن به میان می‌آورد که در آن سایروس ونس، وزیر امور خارجه آمریکا می‌گوید چنانچه ما شاه را به آمریکا راه دهیم، این فکر در میان رهبران جدید ایران قوت خواهد گرفت که آمریکا هنوز به امکان بازگرداندن شاه به قدرت می‌اندیشد و خاطره وقایع یک ربع قرن پیش که شاه جوان آن روز به کمک سیا به سلطنت بازگشت در اذهان زنده خواهد شد و هرگونه شانس برقراری روابط نزدیک و دوستانه با رژیم جدید ایران از میان خواهد رفت. (همان)

بعد از به قدرت رسیدن محمدرضاشاه و خروج آمریکا از انزوای سیاسی، این کشور تأثیرگذارترین عامل در امور داخلی و خارجی رژیم پهلوی بوده است. محمدرضاشاه نیز که به مدد کشورهای چون آمریکا و انگلیس به قدرت رسیده بود، چندان از این وابستگی ناراضی نبود؛ به‌گونه‌ای که حتی خود کارگزاران رژیم، دکتترین اجرا شده توسط محمدرضاشاه را در سیاست خارجی، تبعیت کامل از دستورات آمریکا و انگلیس تعریف کرده بودند. (حسینیان، ۱۳۸۳: ۲۹۱-۲۸۶) اعتقاد به اینکه ایالات متحده به تنهایی پادشاه دیکتاتور و مستبدی را به مردم ایران تحمیل نموده است، به شدت در اذهان ملت ایران رسوخ پیدا کرد. در ایران هنوز خاطرات مربوط به کودتای سال ۱۹۵۳ تازه است و گویی اینکه یک هفته پیش اتفاق افتاده است. هم در پیش از انقلاب وهم پس از سرنگونی رژیم پهلوی، عقیده عمومی بر آن بوده است که شاه ایران، دست‌نشانده ایالات متحده می‌باشد.

۳-۴- اتکاء بر نیروهای نظامی و امنیتی

پس از کودتای ۲۸ مرداد، اهمیت تقویت نیروی نظامی برای تحکیم مبانی قدرت شاه آشکار شد و ارتش به عنوان رکن اصلی و حافظ دستگاه سیاسی ظاهر شد. (بشیریه، ۱۳۸۴: ۸۹). اساساً سابقه ارتش مدرن در ایران به دوران حکمرانی رضاشاه باز می‌گردد و محمدرضاشاه نیز از بدو رسیدن به قدرت، همچون پدرش ضرورت تجهیز و تقویت ارتش را احساس نمود. وی در طول دوران سلطنتش همواره از ضعف مشروعیت رنج می‌برد و در چنین شرایطی، برای تثبیت و تحکیم قدرت خویش به نیروی نظامی متکی بود. (قاسمی، ۱۳۸۷: ۲۴۲) در مورد چگونگی رابطه بین قدرت سیاسی و نظامیان در نظام سلطنتی محمد رضا شاه می‌توان گفت که نظامیان در به قدرت رساندن و تحکیم رژیم شاه نقش عمده‌ای داشتند، اما هرگز قدرت را به دست نگرفتند؛ چرا که خود شاه این اجازه را به آنان نداده بود. (همان، ۲۴۶)

به دنبال دستیابی دوباره شاه به قدرت در سال ۱۳۳۲، سیاست افزایش نفرت ارتش و تجهیزات نظامی، در دستور کار وی قرار گرفت. در همین چارچوب است که خرید ابزارهای جنگی و وابستگی نظامی به غرب و به ویژه ایالات متحده آمریکا گسترش یافت و بخش بزرگی از بودجه کشور به خرید تجهیزات نظامی اختصاص یافت. (دهشیار، ۱۳۸۶: ۴۱۶) شاه بودجه نظامی را افزایش داد و اندازه نیروهای نظامی را از حدود ۲۰۰ هزار نفر در اوایل دهه ۱۳۴۰ به بیش از ۳۵۰ هزار نفر در اواخر سلطنتش رسانید و با خرید تجهیزات و تسلیحات نظامی به ارزش بیش از ۱۲ میلیارد دلار از غرب به ویژه آمریکا بین سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۶، زرادخانه عظیمی ایجاد کرده بود. هم چنین، شاه سلاح‌های دیگری به ارزش ۱۲ میلیارد دلار سفارش داده بود که می‌بایست از سال‌های ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۹ تحویل داده می‌شد. (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۳۵) سرازیر شدن تسلیحات آمریکایی به ایران، مشکلات حادی را در پی داشت که بزرگترین آن، به کارگیری تعداد زیادی از مستشاران و کارکنان نظامی آمریکایی با حقوق و مزایای فوق‌العاده و هزینه‌های گزاف، جهت حفظ و نگهداری انبوهی از تجهیزات پیشرفته بود. (هالیدی، ۱۳۵۸: ۱۰۲-۱۰۱)

در مجموع، نیروهای مسلح نقش مهمی را در پشتیبانی از سیاست خارجی و داخلی شاه ایفا می‌کردند. این مسئولیت‌های غیرنظامی به ویژه پس از برنامه اصلاحات «انقلاب سفید» در ۱۳۴۲ بیشتر شد. نفوذ نیروهای مسلح تنها به مسائل اجتماعی و اقتصادی محدود نمی‌شد. پهلوی اغلب افسران ارتش را به مقام‌های گوناگون در کابینه، ارگان‌های دولتی و سفارتخانه‌های ایران در خارج می‌گمارد. مشاغل مهم در نهادهای امنیت داخلی و اجرای قانون به کادر نظامی وفادار و مورد اعتماد شاه واگذار می‌شد. استانداران و شهرداران مراکز شهری عمده، اغلب تیمسارهای ارتش شاه بودند. او کوشش کرد تا وفاداری کامل به شخص خود را به نظامیان تزریق کند و به این منظور مزایای مادی در اختیار فرماندهان ارتش خود گذاشت. برای حصول اطمینان از وفاداری ارتش به حکومت، پهلوی افسرانی را که مستقل به نظر می‌آمدند به بهانه تهدید امنیت اخراج می‌کرد. (لطفیان، ۱۳۸۰: ۱۱۷-۱۱۵)

با توجه به نظارت مستقیم و همه‌جانبه شاه بر فرماندهان نیروهای مسلح، که همواره در صدد بود صلاحیت و درجه اطاعت‌پذیری آنان از سلطنت و شخص خود را بررسی کند، شیوه عملکرد و میزان تأثیرگذاری آنان در مقابله با وقایع انقلاب مهم می‌نماید. وابستگی خاصی که در ساختار فرماندهی

ارتش نسبت به شاه و امریکا وجود داشت باعث شد که امرا و فرماندهان ارشد ارتش نتوانند در این زمان مستقلانه و فعالانه در رویارویی با تهدیدات علیه سلطنت اقدام نمایند. آنها برای تصمیم‌گیری در این دوران نیز، چونان همیشه، چشم به دهان شاه دوخته بودند؛ ضمن اینکه نوع زندگی متمایز و ممتاز آنها، توانایی هرگونه درک صحیح از ماهیت مخالفان را از آنان سلب کرده بود؛ به‌گونه‌ای که آنها همه‌چیز را زیر سر چپ‌ها و کمونیست‌ها می‌دانستند و فهم درستی از وقایع و تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه خویش نداشتند و با نمایان شدن آثار زوال و ضعف قدرت شاه، بیش از هر چیز در فکر نجات خود و دارایی‌هایشان و خروج از مهلکه بودند. ژنرال هایزر، که در ۱۴ دی‌ماه ۱۳۵۷ (۴ ژانویه) به منظور بررسی و بازسازی ارتش برای حمایت از دولت بختیار و حفظ نظام شاهنشاهی به ایران آمده بود، در این باره معتقد است که فرماندهان ارتش از توسل به شعار «خدا، شاه، میهن» و اینکه آن‌ها تنها مجری اوامر شاهنشاه هستند، جز به نجات خودشان به چیز دیگری فکر نمی‌کردند، و به همین مناسبت نیز برای فرار دست به دامان هایزر شده بودند. (حسینی، ۱۳۸۷: ۶۷)

۴-۴- دولت رانتیر

رانت (Rent) در لغت به معنای اجاره بها و اجاره‌ای ثابت است که شخص از کرایه زمین، خانه و... کسب می‌کند؛ اما در اقتصاد سیاسی به معنای تحصیلدار، توزیعی، تخصیصی، و بهره‌بردار آمده است و به درآمدی گفته می‌شود که بدون زحمت و تلاش یدی یا فکری به دست می‌آید. به عبارت بهتر، رانت به درآمدهایی گفته می‌شود که هر دولت از راه فروش و صادرات منابع زیرزمینی و خدادادی به خارج، به دست می‌آورد این درآمدها با فعالیت‌های تولیدی اقتصاد داخلی ارتباط ندارند. همچنین، کمک مستقیم بیگانگان به بعضی از کشورها نیز جزو درآمدهای رانتی محسوب می‌شود. (حاجی یوسفی، ۱۳۷۷)

درآمدهای رانتی معمولاً سه اثر عمده بر روی دولت دارند:

الف) استقلال دولت از جامعه: بدین معنی که دولت در سایه‌دسترسی به رانت‌ها، دیگر به منابع داخلی درآمد (مثل مالیات، عوارض و تولید و صدور کالای تولیدی داخلی) نیاز ندارد.
ب) بی‌نیازی دولت از ایجاد دموکراسی و نهادهای دموکراتیک: این ویژگی پیامد ویژگی قبل است. وقتی دولت از منابع داخلی، استقلال مالی داشته باشد، نوعی قدرت انحصاری به دست می‌آورد؛ بنابراین نیازی به دخالت دادن گروه‌ها و طبقات مختلف در قدرت نمی‌بیند. در این‌گونه کشورها، ممکن است که مبارزه برای کسب قدرت صورت بگیرد ولی معمولاً جناح‌ها به دنبال حمایت از دموکراسی و یا کمک گرفتن از مردم برای رسیدن به قدرت نیستند.

ج) تبدیل شدن دولت به توزیع‌کننده رانت: توزیع ثروت، شغل، و تولیدات که بیشتر به شکل مونتاز است، عمدتاً به دست دولت می‌افتد. نظریه‌پردازان بر اساس همین ویژگی توزیعی دولت، به این‌گونه دولت‌ها، دولت‌های تخصیصی می‌گویند که در نقطه مقابل دولت‌های تولیدی قرار می‌گیرند. (امام جمعه‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۶) با افزایش بی‌سابقه قیمت نفت در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، دولت پهلوی دوم به یک دولت رانتیر تمام عیار تبدیل گشت. باتوجه به اینکه در اوایل دهه ۱۳۴۰ درآمدهای نفتی چیزی در حدود ۴۲ درصد از کل درآمد کل دولت را تشکیل می‌داد، از این دوره به بعد دولت محمدرضاشاه را باید یک دولت رانتیر نامید. (Mahdavi, ۱۹۷۰)

اسکاجپول نیز این دولت را یک دولت رانتیر غرق در دلارهای نفتی می‌داند که با روند اقتصاد سرمایه‌داری جهانی سخت پیوند خورده بود (اسکاجپول، ۱۳۸۲). کشور ایران در فاصله سال‌های ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۹ به دلیل تبدیل شدن درآمدهای نفتی به بزرگترین بخش درآمدهای حکومتی، به یک دولت رانتیر مبدل گشت. (حاجی یوسفی، ۱۳۸۸، ۱۳۷-۱۳۶) بشیریه، دولت مذکور را از اوایل دهه ۱۳۴۰ به بعد، دولتی رانتی معرفی می‌کند که ارتباط چندانی با فرایندهای داخلی تولید نداشته است. (بشیریه، ۱۳۸۴، ۹۱-۹۲) کاتوزیان نیز این دولت را «استبداد نفتی» می‌نامد که در آن، رشد درآمدهای نفتی تقریباً هیچ ارتباطی با ابزار تولید بومی نداشته است. (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ۲۸۹-۲۹۱)

عملکرد اقتصادی رژیم محمدرضا شاه به دو نتیجه مهم انجامیده بود: یکی استقلال دولت از جامعه و فاصله هرچه بیشتر آن دو از یکدیگر، و دیگری وابسته نمودن رفاه جامعه به دولت و درآمدهای آن بود. شاه به طور کلی با کسب درآمدهای کلان نفتی، نیازی به مشارکت و مساعدت جامعه و نیروهای آن در پیشبرد برنامه‌هایش احساس نمی‌کرد و از این رو با ایجاد انفصال خود از جامعه، هر نوع الفت میان دولت خود و جامعه را از بین برد. در واقع محمدرضا شاه با تکیه بر منابع نفتی، به نیروی مسلطی تبدیل گشت که به عنوان فعال مایشاء هیچ عرصه سیاسی و اجتماعی مستقل از دولت را تحمل نمی‌کرد و امکان هرگونه مشارکت در عرصه سیاست را مسدود می‌ساخت. (Mahdavi, ۱۹۷۰)

۵-۴- اقدامات ضد مذهبی رژیم پهلوی

در جوامع غربی، فرایند نوسازی، محصول چند قرن تجربه تاریخی و پشت سر گذاشتن مراحل تکاملی برنامه مزبور است. در این جوامع، با آهنگی ملایم و با مشارکت مردمی و با مقبولیت اجتماعی، فرایند نوسازی پیاده گردید. عصر پهلوی دوم در عرصه اقتصادی و اجتماعی و فرایند نوسازی در شرایطی آغاز شد، که هنوز زیرساخت‌ها فراهم نبود، و در حوزه سیاسی با توجه به ماهیت مطلقه نظام، تلاشی خاص به عمل نیامد. این امر، خود منجر به عدم مشارکت نخبگان غیررسمی و طبقه متوسط جدید گردید که حاضر به پذیرش محدودیت‌های سیاسی نبودند. نتیجه این سیاست، نارضایتی تشکلات سیاسی طرفدار نظام پارلمانی دموکراتیک و گرایش آنها به سوی گروه‌های اپوزیسیون مذهبی بود؛ ضمن آنکه در فرایند نوسازی، نقش کلیدی مذهب نادیده انگاشته شد. با توجه به نفوذ سنتی رهبران مذهبی در بین توده‌ها و رسوخ عمیق دین در باورهای اجتماعی جامعه، شکافی آشکار بین الگوی نوسازی مد نظر حکومت با عرف مذهبی رایج جامعه، پدیدار گردید، و در نهایت، رژیم مشروعیت خود را از دست داد. حکومت پس از سرکوب نیروهای ملی در جریان کودتای ۲۸ مرداد، که نماد ناسیونالیسم ضدامپریالیستی بود، نوعی ناسیونالیسم افراطی (شوونیستی) را در تضاد با فرهنگ دینی رایج در پیش گرفت. از نظر آمریکا، ایران بیش از هر کشور دیگر خاورمیانه در معرض خطر کمونیسم قرار داشت و اگر در ساختار سیاسی - اجتماعی کشور تغییری رخ نمی‌داد، احتمال گرایش تحولات به نفع اردوگاه شرق، بعید نمی‌نمود. (آبادیان، ۱۳۹: ۱۳۸۳) نوسازی به واسطه مظاهر عینی و ارزشی که با خود به همراه داشت، در یک بستر اجتماعی سنتی، منجر به تضادهایی جدی شد. روند نوسازی، ارتباط و هماهنگی و فرهنگی بین تعاریف و برداشتهای با عینیات و واقعیات را بر هم زد، و تعاریف و برداشتهای گذشته را برای واقعیات جدید، ناکافی جلوه‌گر نمود. ارزش‌هایی که نوسازی به همراه آورد، در تضاد با ارزش‌های جا افتاده و نهادینه شده قرار گرفت و نظام فکری و

معنایی را به چالش فرا خواند. این وضعیت بحران نظام معنایی نامیده شده است. تصویری که هر فرد از طبیعت، جامعه، شخصیت، جسم و رابطه میان هریک از این‌ها دارد، جهان بینی وی را تشکیل می‌دهد، که بر اثر تغییراتی مانند نوسازی، و... یک فرهنگ، جهانی‌اش تغییر نموده و بحران نظام معنایی پدید می‌آید. بحران نظام معنایی در ایران به تضاد ارزش‌ها مربوط است. (عظیمی دولت‌آبادی، ۱۳۷۹:۱۰۷) در این میان، پهلویسم، اسلام و فرهنگ مذهبی موجود را به عنوان مهم‌ترین رقیب خود قلمداد می‌کرد و می‌کوشید آن را به حاشیه رانده یا تحت کنترل درآورد و به همین لحاظ، ستیز با مذهب را در سه شکل ۱. مبارزه با روحانیت به عنوان مهم‌ترین نهاد دینی ۲. مبارزه با باورهای مذهبی ۳. مبارزه با نهادها و شعایر مذهبی، در پیش گرفت. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹:۱۱۷)

در نتیجه، این‌گونه اقدامات محمدرضا شاه پهلوی - همانند سیاست‌های دوران رضاشاه - نتیجه‌ای جز تقلیل مشروعیت آن و پر رنگ کردن مخالفت‌ها در ایران در بر نداشت و روز به روز چراغ آشتی مردم و حکومت را کم فروغ‌تر و کم سوتر از گذشته می‌کرد. در واقع، اقدامات حکومت پهلوی دوم، پازل افراط و تفریط را که از سال‌های قبل از مشروطه توسط حاکمان شروع شده بود، کامل کرد و روحانیون و گروه‌های مذهبی را در مقابل حکومت قرار داد. بدین ترتیب، روحانیون پرچم دار مبارزه بر علیه اقدامات ضداسلامی شاه شدند. (امیرزاده، ۱۳۹۳: ۹۲-۹۱) در پی اقدام رژیم شاه در تغییر تاریخ هجری اسلامی، برخی از علماء و روحانیون از قبیل آیت‌الله گلپایگانی و امام خمینی (ره) عکس‌العمل نشان دادند و به اعتراض به این مسئله پرداختند. حتی حضرت امام خمینی (ره) در پیامی به مناسبت عید فطر سال ۱۳۵۵ به کارگیری تاریخ شاهنشاهی را حرام اعلام کرد: «برای تضعیف اسلام و محو اسم آن نغمه شوم تغییر مبدأ تاریخ را ساز کردند؛ این تغییر از جنایات بزرگی است که در این عصر به دست این دودمان کثیف واقع شد. بر عموم ملت است که با استعمال این تاریخ جنایت کارانه مخالفت کنند و چون این تغییر، هتک اسلام و مقدمه محو اسلام است، خدای نخواسته، استعمال آن بر عموم، حرام و پشتیبانی از ستمکار و ظالم مخالف با اسلام عدالت خواه است.» (آیت الله خمینی، ۱۳۶۹:۱۷۱)

در دوران محمدرضا شاه، رشد نفوذ بهائیان در تمام ارکان دولت چشم‌گیر بود. شاه معتقد بود که بهائیان ضد او توطئه نمی‌کنند؛ بنابراین وجودشان در مناصب دولتی برای او مفید واقع خواهد شد. آنان هم از این موقعیت برای ثروتمند شدن و در دست گرفتن اقتصاد کشور سود می‌جستند. آنان با استفاده از نفوذ سیاسی خود و اعمال فشار بر مردم در غصب اموال دیگران کوشا بودند. دستگاه دولت محمدرضا شاه تا حد زیادی در اختیار بهائیان قرار داشت و آنان کاملاً مانند یک حزب عمل می‌کردند و از این طریق، سیطره عظیمی بر دستگاه دولتی و اقتصاد و فرهنگ کشور اعمال نمودند. مرکز آنان در فلسطین اشغالی و عکا بود و با یک تشکیلات بسیار منظم و گسترده با این مرکز در ارتباط بودند. به همین مناسبت غیر از نفوذ دولتی، آنان با داشتن ارتباط با کشورهای خارجی به خصوص اسرائیل و انگلستان، در حقیقت کارگزاران آن کشورها در ایران بودند. (زاهد زاهدانی، ۱۳۸۰:۲۴۶)

در مجموع، از دهه ۴۰ به بعد که روند نوسازی با اهداف مختلف پیاده می‌شد، شاه توسط جناح‌های منتقد مذهبی همواره تحت فشار بود و به چالش کشیده می‌شد. در نتیجه، حکومت با بحران مشروعیت مواجه شد و نارضایتی‌های اجتماعی در فرایند گفتمان اسلامی به جنبش انقلابی تبدیل

شد. اسلام انقلابی، ایدئولوژی سلطنت را نفی کرد و کنش عدم رضایت، تبدیل به جهت‌گیری انقلابی شد. گفتمان انقلابی - اسلامی از طریق مطرح کردن مشکل اصلی به نام تضاد بین اسلام و کفر، اختلافات طبقاتی و شکاف‌های اجتماعی را برجسته ساخت و جامعه مسلمان در جنگ با استبداد بی حد و حصر حکومت قرار گرفت. (معدل، ۱۳۸۲: ۱۷۹)

۴-۶- رشد طبقه متوسط و عدم مشارکت سیاسی آنان در ساختار حکومت

با حضور نیروهای نظامی اشغالگر در شهریور ۱۳۲۰ در ایران، رضاخان از ایران اخراج و فرزندش، محمد رضا به سلطنت رسید. با به سلطنت رسیدن شاه جوان، مجلس به عنوان نهادی قدرتمندتر در تصمیم‌سازی کشور حضور پیدا کرد و این دوران فرصتی بود که نخبگان سیاسی توان تحرک سیاسی برای ایجاد احزاب و مشارکت سیاسی داشته باشند. اگرچه روند ایجاد و حضور احزاب در صحنه سیاسی ایران پس از سال ۱۳۲۰ سرعت و قوام ویژه‌ای گرفت، ولی با کودتای ۱۳۳۲، یک بار دیگر به ناگاه زندگی حزبی از کشور رخت بریست. (فاضلی: ۲۷۸) با انجام دور جدید نوسازی که با تکیه بر درآمدهای سرشار نفتی و سرمایه‌گذاری خارجی صورت گرفت، شاه ضمن ادامه سرکوب مخالفان سنتی خود در میان روشنفکران، مانند جبهه ملی، نهضت آزادی و حزب توده، در صدد برآمد تا یک طبقه متوسط جدید وابسته به خود را در جامعه ایجاد کند. عواید سرشار نفتی به پهلوی دوم مجال می‌داد تا به این اقتدار امتیاز بدهد. با گسترش تعداد این افراد، اندک اندک خواسته‌های جدیدی در سطح جامعه مطرح شدند. به تدریج، طبقه متوسط جدید با مقایسه وضعیت خود در ایران با وضعیت همسانان خویش در غرب و درک سطح تفاوت‌ها، خواستار مطالبات نویی شد که متناسب با داشته‌های فرهنگی این طبقه به ویژه رویکرد اصلاح طلبانه به امور بود. با برپایی کانون‌های ادبی، ترجمه آثار ادبی و انتقادی غرب، تشکیل کنفدراسیون‌های دانشجویی، و ایجاد حلقه‌های روشنفکری، افکار اصلاح طلبانه بار دیگر مجال بروز و گسترش در سطح عموم را یافتند. با طرح نیازهای جدید، انگیزه‌های نو نیز در میان طبقه متوسط جدید پدیدار گردید. (رحمت الهی، ۱۳۹۰) در زمان محمدرضا شاه، کارمندان دولت، دانشجویان، هنرمندان و نویسندگان و سایر روشنفکران، اعضای طبقه متوسط جدید را تشکیل می‌دادند. (عیوضی، ۱۳۸۲: ۱۴۹) در این میان، دموکراسی‌خواهی مهم‌ترین مطالبه طبقه متوسط جدید محسوب می‌شد؛ زیرا از آنجا که دموکراسی نظامی است که در آن بهتر می‌توان به مواردی چون برابری در حقوق شهروندی (به دلیل رأی مساوی)؛ برآوردن نیازهای مردم (به دلیل اختیار بیشتر مردم در سیاست‌گذاری‌ها و وجود مجاری کارآمد و منسجم برای تأثیرگذاری بر اعمال دولت از سوی شهروندان)؛ کثرت‌گرایی و مصالحه (به عنوان روشی برای حل اختلافات)؛ تضمین آزادی‌های اولیه (به عنوان پیشفرض موارد قبلی و ملاک تعیین ارزشمندی تصمیمات حکومت) و در نهایت نوسازی اجتماعی یا همان گردش قدرت بدون اغتشاش یا فروپاشی دست یافت. (بیت‌هام و بویل، ۱۳۸۸: ۲۱-۱۹) طبقه متوسط همواره در فرایند نوسازی نقش مهمی ایفا کرده است. این طبقه خواهان مشارکت در اصلاحات سیاسی اقتصادی بوده و هم چنین در رهبری جنبش‌های سیاسی اجتماعی و هدایت نیروهای ضد حکومت نقش داشته‌است. طبقه متوسط جدید، به ویژه روشنفکران، با شروع اندیشه مدرنیسم در ایران فرصت‌های مناسبی برای مشارکت به دست آوردند. (مجموعه اسناد لانه جاسوسی، ۱۳۶۷: ۹۲)

دولت پهلوی پس از کودتای ۱۳۳۲ درصد برآمد تا از رشد طبقه متوسط جدید جلوگیری کرده و کنترل سیاسی شدیدی بر آن‌ها عمل آورد؛ زیرا از حمایت خود به خودی این طبقه برخوردار نبود. در این جهت، فعالیت سیاسی اکثر روشنفکران ممنوع شد و دولت از ترس شکل‌گیری نیروهای مخالف، جلوی اشاعه آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی و ارتقای سطح فرهنگی مشارکتی مردم را گرفت. (آشوری، ۱۳۵۵: ۴۰) این اقدام شاه، شکاف بین حکومت و طبقه متوسط جدید را تشدید کرد و شمار زیادی از نویسندگان و شاعران، استادان، و کلا، پزشکان به مخالفت با رژیم پرداختند. یکی دیگر از عوامل جدایی بین دولت و طبقه متوسط جدید این بود که در روند نوسازی ایران تناسبی بین رشد سیاسی و اقتصادی جامعه وجود نداشت؛ تمام قدرت‌ها در شخص شاه متمرکز بود و ابزار حکومت او گروه کوچکی از درباریان بودند و ابقای آنها در سمت‌های سیاسی و دولتی به وفاداری مطلق نسبت به شاه و پیروی از افکار و خواسته‌های او بستگی داشت و کلا نوسازی فاقد پایه‌های اصلی مدرنیته، یعنی رشد طبقه متوسط قدرتمند، گسترش تفکر انتقادی، آزادی و مشارکت مردمی بود. (ادیبی، ۱۳۵۸: ۴۰-۳۰) بدین ترتیب، مشروعیت رژیم شاه در بین گروه‌های وسیعی از نیروهای طبقه متوسط نیز با چالش‌هایی اساسی مواجه گردید.

۵. نتیجه

دستیابی به مشروعیت سیاسی و تثبیت و ارتقای آن، در قرن معاصر، همواره از مسائل حساس و بسیار با اهمیت برای حکومت‌ها تلقی شده و همواره با آن به عنوان یک معضل اساسی رو به رو بوده‌اند. فقدان یا کاهش مشروعیت، همواره موجودیت حکومت‌ها را با تهدیداتی جدی مواجه ساخته و بحران‌هایی اساسی را برای آنها مطرح ساخته است. حکومت محمدرضا شاه بر مبنای ساخت استبدادی و آمرانه‌ای قرار داشت که شخص شاه در رأس هرم، تمامی قدرت را به تنهایی در انحصار خود گرفته بود و در تحکیم و تثبیت قدرت خود به نحو بارزی به قدرت‌های خارجی وابستگی داشت. این حکومت به منظور اجرای اهداف و تحکیم قدرت خود از ابزارهای مهمی همچون ارتش و نیروهای امنیتی، بوروکراسی گسترده، احزاب فرمایشی، درآمدهای نفتی، ایدئولوژی شاهنشاهی و نیز حمایت‌های خارجی بهره می‌برد و بویژه سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی خود را بر ستیز با دین و رهبران مذهبی جامعه مبتنی ساخته بود که در جامعه‌ای با بافت سنتی و مذهبی نیرومند، بشدت به کاهش مشروعیت آن انجامید. البته تا پیش از ظهور انقلاب اسلامی، رژیم سیاسی تحقق «مشروعیت نسبی» را در برهه‌هایی از عمر خود تجربه کرد؛ چنان که تکیه بر عامل زور و استبداد برای برقراری نظم و امنیت در آغاز حاکمیت پهلوی اول و آغاز دوره دوم از حاکمیت پهلوی دوم، تحقق نسبی و ناپایدار مشروعیت سیاسی را به ارمغان آورد. به علاوه، اتکاء بر عنصر کار آمدی در ایجاد نظم و امنیت (در پهلوی نخست) و نیز در انجام اصلاحات و نوسازی اقتصادی - اجتماعی در سراسر دوره پهلوی، عاملی قابل توجه در تولید مشروعیتی نسبی در مرحله استقرار و بقای نظام سیاسی گردید؛ و سرانجام، توجه پهلوی دوم به همه عوامل مشروعیت‌زا به صورت هم‌عرض، از جمله بازگشت به مشروعیت و اقتدار سنتی در دو وجه سنن تاریخی پادشاهی ایرانی و سنن مذهبی اسلامی شیعی، تقویت وجه قانونی - عقلانی رژیم با تاکید بر دیوان‌سالاری دولتی و تاسیس احزاب سیاسی وابسته، و گرایش به مظاهر جدید فرهنگ غربی با تلاش در جهت غربی‌سازی فرهنگی

جامعه، رژیم را به بهره‌گیری از «منشوری» از مشروعیت‌های چندگانه رهنمون ساخت. در عین حال، از یک سو تکیه بر عنصر خشونت و استبداد سیاسی در سراسر عمر پهلوی، به مثابه عاملی مشروعیت‌زدا عمل کرد و از سوی دیگر، بروز شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی ناشی از مدرنیزاسیون (اقتصادی) شاه در دهه چهل و پنجاه، همراه با ظهور گسست‌های دامنه‌دار فرهنگی (که از جمله نتایج آن، پیدایش بحران هویت و معنا در این دوره بود) به دلیل توجه شاه به مشروعیت چندگانه (به نحوی که رژیم سیاسی را تا مرحله‌ای پیش برد که در مرز میان «فقدان مشروعیت» و «وجود مشروعیت چندگانه» و متعارض، سردرگم و متحیر ماند)، ظهور بحران مشروعیت سیاسی را نوید بخشید. ضمن این که سرکوب ناراضیان اجتماعی - سیاسی، همراه با ظهور ایدئولوگ‌های نیرومند اسلامی نظیر امام خمینی(ره)، دکتر شریعتی و شهید مطهری، که وجه بدیل و جایگزین نظام سیاسی را به تصویر کشیدند؛ و سرانجام بروز بحران‌های غیرمنتظره اقتصادی - سیاسی سال‌های ۱۳۵۵-۱۳۵۶، و عدم امکان مشارکت سیاسی فعالانه و آگاهانه طبقات متوسط جدید در ساختار قدرت و فرایندهای سیاسی، روند تحولات را به سمتی سوق داد که همه شکاف‌ها و گسست‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی پیش گفته به بحران مشروعیت سیاسی رژیم تقلیل یابد و اقشار و لایه‌های مختلف اجتماعی ایران، آمال و آرزوهای سرکوب شده خود را در طنین مقتدرانه سخنان رهبر فرهمند، آیه الله امام خمینی(ره)، بازابند و در راه انحلال رژیم سیاسی حاکم و استقرار نظام سیاسی جدید مصمم تر به حرکت در آیند. در کنار عوامل فوق، رانتیر بودن حکومت پهلوی و اتکاء آن بر ثروت‌های نفتی، وابستگی آن را به جامعه کاهش داد و باعث شد که بی توجه به مطالبات مردم و ارزش‌ها و اعتقادات آنان، روند استغناء و استقلال از جامعه را در پیش بگیرد که در نهایت به از دست رفتن مشروعیت این حکومت و فروپاشی و سقوط آن منجر گردید.

۹. منابع

- (۱) ادیبی، حسین. ۱۳۵۸. *طبقه متوسط جدید در ایران*. تهران: انتشارات جامعه.
- (۲) استمپل، جان دی. ۱۳۹۵. *درون انقلاب ایران*. ترجمه منوچهر شجاعی. تهران: رسا.
- (۳) اسکاچپول، تدا. ۱۳۸۲. «*دولت رانتیر و اسلام شیعی در انقلاب ایران*». ترجمه محمد تقی دلفروز فصلنامه مطالعات راهبردی (۱۹)۶: صص ۱۱۹-۱۴۱.
- (۴) افضل‌ی، رسول. ۱۳۸۸. *دو نظام سیاسی - جغرافیایی در ایران (دولت مدرن - دولت اسلامی)*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- (۵) امام‌جمعه‌زاده، سیدجواد و سیدداود معصومی. ۱۳۸۹. «*رانتیریسیم و تأثیر آن بر رابطه دولت و احزاب در ایران (۱۳۳۰-۱۳۵۷)*». جستارهای سیاسی معاصر (۱): صص ۳۳-۴۹.
- (۶) امیرزاده، محمدرضا و مجید بهستانی. ۱۳۹۳. «*بررسی سیاست هویت در دوره معاصر ایران*». مجلس و راهبرد (۲۱)۷۷: صص ۷۱-۱۰۶.
- (۷) آبادیان، حسین. ۱۳۸۳. *دو دهه واپسین حکومت پهلوی*. تهران: موسسه مطالعات و

پژوهشهای سیاسی.

- ۸) آبراهامیان، پرواند. ۱۹۸۲. *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی. ۱۳۷۷. تهران: نشر نی.
- ۹) آشوری، داریوش. ۱۳۴۴. *دانشنامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکتب های سیاسی)*. تهران: مروارید.
- ۱۰) آلموند، گابریل ابراهام. ۱۳۷۶. *چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: مرکز آموزش و مدیریت دولتی.
- ۱۱) بشیریه، حسین. ۱۳۸۴. *موانع توسعه سیاسی در ایران*. تهران: گام نو.
- ۱۲) بیتهام، دیوید و بویل کوین. ۱۳۸۸. *دموکراسی چیست؟*. ترجمه شهرام نقش تبریزی. تهران: ققنوس.
- ۱۳) پای، لوسین و دیگران. ۱۳۸۰. *بحران ها و توالی ها در توسعه سیاسی*. ترجمه غلامرضا خواجه سروی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۱۴) حاجی یوسفی، امیر محمد. ۱۳۸۸. *دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱۵) حاجی یوسفی، امیرمحمد. ۱۳۷۷. «*دولت و توسعه اقتصادی در ایران*». فصلنامه مطالعات راهبردی ۱(۱): ۱۷۹-۲۰۶.
- ۱۶) حسینی زاده، سید محمد علی. ۱۳۸۹. *اسلام سیاسی در ایران*. قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- ۱۷) حسینی، مریم السادات. ۱۳۸۷. «*ایران معاصر: تکیه بر تانک ها (مروری بر ساختار ارتش شاهنشاهی و علل ناتوانی آن در مقابل انقلاب اسلامی)*». ماهنامه زمانه ۷۷: ۶۲-۶۸.
- ۱۸) حسینیان، روح اله. ۱۳۸۳. *چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران ۱۳۴۳-۱۳۵۶*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱۹) خمینی، روح اله. ۱۳۶۹. *صحیفه نور (ج ۳)*. تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- ۲۰) درودی، ریحانه. ۱۳۹۴. *دربار به روایت دربار: فساد سیاسی*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۲۱) دلد، اسکندر. ۱۳۷۲. *زندگی و خاطرات امیرعباس هویدا*. تهران: نشر گلفام.
- ۲۲) دهشیار، حسین. ۱۳۸۶. *تحولات سیاسی و اجتماعی ایران سال های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷*. در *تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۷)* تالیف مجتبی مقصودی. تهران: روزنه.
- ۲۳) رحمت الهی، حسین و سید شهاب الدین موسوی زاده. ۱۳۹۰. «*نقش طبقه متوسط جدید در مطالبات مردم سالارانه دوره پهلوی*». مجله جامعه شناسی ایران ۱۲(۴): ۳-۳۶.

- (۲۴) رفیع پور، فرامرز. ۱۳۷۷. **توسعه و تضاد، کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران**. تهران: شرکت سهامی انتشارات.
- (۲۵) زارع، عباس. ۱۳۷۹. «**بحران مشروعیت در پیدایش نهضت مشروطه و انقلاب اسلامی ایران**». علوم سیاسی ۳(۱۲):صص ۱۶۱-۱۸۸.
- (۲۶) زاهد زاهدانی، سید سعید. ۱۳۸۰. **بهبایت در ایران**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- (۲۷) عباس زاده مرزبالی، مجید. ۱۳۹۴. «**ساختار حکومت شخصی و نقش آن در بحران مشروعیت رژیم پهلوی دوم**». فصلنامه مطالعات تاریخی شماره ۴۷ و ۴۸: صص ۷۹-۱۰۸.
- (۲۸) عباس زاده مرزبالی، مجید. ۱۳۹۷. «**ساختار حکومت استبدادی و نقش آن در رواج توهم توطئه در عصر پهلوی دوم**». فصلنامه سیاست ۵(۱۸):صص ۷۱-۹۰.
- (۲۹) عظیمی دولت آبادی، امید. ۱۳۷۹. **انقلابی پر جاذبه**. تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.
- (۳۰) عیوضی، محمد رحیم. ۱۳۸۲. **تئوری های ساخت قدرت و رژیم پهلوی دوم**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- (۳۱) فاضلی، ع. ۱۳۷۸. «**مشارکت سیاسی در ایران؛ جنبه های نظری و پیشینه در ایران**» از کتاب **ت حزب در ایران**. تهران: انتشارات همشهری.
- (۳۲) فلاحی، مجید. ۱۳۸۹. «**بررسی بحران های پنج گانه توسعه سیاسی در رابطه با جمهوری اسلامی ایران**». استاد راهنما: مسعود اخوان کاظمی. پایان نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه رازی.
- (۳۳) قاسمی، حاکم. ۱۳۸۷. «**عوامل ساختاری ناکارآمدی ارتش شاهنشاهی در جلوگیری از سقوط نظام سلطنتی**». پژوهشنامه علوم سیاسی ۳(۴):صص ۲۳۹-۲۸۸.
- (۳۴) قوام، عبدالعلی. ۱۳۷۱. **توسعه سیاسی و تحول اداری**. تهران: نشر قومس.
- (۳۵) گواهی، عبدالرحیم. ۱۳۹۸. «**وابستگی پهلوی به قدرتهای خارجی**». موسسه مطالعات و پژوهش های معاصر. دسترسی در <https://psri.ir/?id=f2sddjkhk.1398/11/2>.
- (۳۶) لطفیان، سعیده. ۱۳۸۰. **ارتش و انقلاب اسلامی ایران**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- (۳۷) محمد صالحی، علی. ۱۳۷۵. «**بررسی مسئله مشروعیت در حکومت پهلوی دوم (۱۳۲۰-۵۷)**». استاد راهنما: کاووس سید امامی. پایان نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه امام صادق.
- (۳۸) مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی. ۱۳۶۷. **مجموعه اسناد لانه جاسوسی در ایران**، از ظهور تا سقوط. تهران: مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی.
- (۳۹) معدل، منصور. ۱۳۸۲. **طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب**. ترجمه محمد سالار کسرائی. تهران: مرکز باز شناسی اسلام و ایران.
- (۴۰) ملکان، مجید. ۱۳۷۶. **فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم و کثرت گرایی (پلورالیسم)**

سیاسی در ایران (۱۳۳۲-۱۳۵۷). استاد راهنما: کاووس سید امامی. پایان نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه امام صادق(ع).

(۴۱) منظورالاجداد، محمد حسین. ۱۳۷۹. **مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست**. تهران: شیرازه.

(۴۲) وکیلی، محمد علی. ۱۳۸۱. **بحران اقتصادی و مشروعیت سیاسی**. نشریه صدای عدالت، ۱۳۸۱/۹/۲۰.

(۴۳) هلیدی، فرد. ۱۳۵۸. **دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران**. ترجمه فضل اله نیک آیین. تهران: انتشارات امیر کبیر.

(۴۴) همایون کاتوزیان، محمد علی. ۱۳۸۲. **اقتصاد سیاسی ایران**. ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.

۴۵) Mahdavy, Hussein (۱۹۷۰), "The Pattern and Problems of Economic Development in Rentier State: The Case of Iran", in M.A Cook, Studies in Economic History of The Middle East, London: Oxford University Prees.

